**فقه، جلسه 103: 04/03/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث نفقة حامله متوفی عنها زوجها یک سری نکاتی باقی مانده بود که مناسب بود که در این جلسه ما به آن بپردازیم. در نفقة حامله، متوفی عنها زوجها یک روایتی هست از سکونی، عن جعفر عن ابیه عن علی علیه السلام قال نفقة الحامل المتوفی عنها زوجها من جمیع المال حتی تضع. خب این روایت را مرحوم شیخ در تهذیب، جلد ۸، صفحة ۱۵۲ نقل فرمودند و در موردش فرمودند که فاما ما رواه محمد بن بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد تا آخر سند، «فَيَحْتَمِلُ هَذَا الْخَبَرُ وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ مَحْمُولًا عَلَى الِاسْتِحْبَابِ إِذَا رَضُوا الْوَرَثَةُ بِذَلِكَ وَ الثَّانِي أَنْ يَكُونَ الْوَجْهُ فِيهِ أَنْ يُنْفَقَ عَلَيْهَا مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ لِأَنَّ نَصِيبَ الْحَمْلِ لَمْ يَتَمَيَّزْ بَعْدُ وَ إِنَّمَا يَتَمَيَّزُ إِذَا وَضَعَتْ فَيُعْلَمُ أَ ذَكَرٌ هُوَ أَمْ أُنْثَى فَحِينَئِذٍ يُعْزَلُ مَالُهُ فَإِذَا تَمَيَّزَ أُخِذَ مِنْهُ مَا أُنْفِقَ عَلَيْهَا وَ رُدَّ عَلَى الْوَرَثَةِ وَ يَكُونُ فَائِدَةُ الْخَبَرِ أَنْ لَا تَلْزَمَ النَّفَقَةُ عَلَيْهَا وَاحِداً دُونَ الْآخَرِ بَلْ يَكُونُونَ كُلُّهُمْ فِي ذَلِكَ سَوَاءً»

خب این تعبیری که مرحوم شیخ می‌فرمایند. حالا این تعبیر حمل بر استحبابش به نظر خیلی جالب نمی‌آید که این در واقع، متعارفاً‌ در اینجا، آن چیزی که مورد کلام هست در مورد این‌که مثلاً حامله نفقه دارد، ندارد، بر حاملة متوفی عنها زوجها یا حامل بائن یا سائر موارد اینها، اینها از حکم‌های وجوبی است، حکم‌های استحبابی محل سؤال نیست، ظاهر اینها وجوب هست، حملش بر استحباب به نظر جمع عرفی نمی‌آید. بله، بعد از این‌که این روایت را بخواهیم به دلیل مخالفت با سایر روایات کنار بگذاریم، حمل بر استحباب از باب این‌که الحمل، الجمع لا من الطبع، از این باب مناسب هست، مرحوم شیخ خیلی وقت‌ها این جمع‌ها را که می‌کند از این باب است، ولی نه این‌که ذاتاً یک جمع عرفی باشد.

وجه دومی که دارند و الثانی ان یکون الوجه فیه ان ینفق علیها من جمیع المال، اینجا یک بحثی مطرح هست که آقایان معمولاً در باب حمل می‌گویند که نصیب دو تا ذکر کنار گذاشته می‌شود، احتیاطاً، بعد از این‌که بچه به دنیا آمد روشن می‌شود که بالأخره تکلیف چی بوده. آیا ذکر بود، مؤنث بود، مذکر بوده، مؤنث بوده، تعدادش چقدر بوده و امثال اینها. اگر ما نظرمان این باشد، طبق قاعده باید حداکثر از این نصیب معزول کنار گذاشته بشود. دیگر به سایر مال کاری نداشته باشیم. و سایر مال سر جای خودش محفوظ باشد. به نظر می‌رسد که در واقع اگر هم ما قائل به این باشیم. حالا در مورد این‌که چه مقدار عزل می‌شود آن بحث هست. مرحوم آقای خویی می‌گویند به اندازة یک نفر کنار گذاشته می‌شود، به اندازة یک نفر ذکر کنار گذاشته می‌شود، بیشتر از این کنار گذاشته نمی‌شود. و در مورد تعددش، حالا با تفصیلی که دارند، اگر مطمئن باشیم که می‌شود آن را از سائر ورثه گرفت کنار گذاشته نمی‌شود و از این صحبت‌ها دارند. حالا من وارد آن بحث نمی‌خواهم بشوم که میراث حبل به چه شکلی است. ولی فرض می‌کنیم حالا نصیب یک ذکر یا نصیب دو ذکر، یا نصیب مقدار محتمل احتمال عقلایی برای آن را کنار گذاشته می‌شود. ولی بحث این هست که اگر هم می‌خواهد، بخواهیم از نصیب ولد باشد، نصیب ولد در این مال معزول تعیّن پیدا کرده ولو در همة مالش نیست، ولی بالأخره از این مال هست. به سایر مال‌ها کاری نباید داشته باشیم. ولی به نظر می‌رسد کلام شیخ ناظر به این جهت نیست که بخواهد این مطلب را نفی کند. ما ممکن است بگوییم این‌که، و این روایت را هم ممکن است به همان قسمت معزول حمل کنیم. بگوییم به هر حال به وسیلة، وقتی ما عزل می‌کنیم و قسمتی از مال را کنار می‌گذاریم در واقع به تمام ورثه ضرر احتمالی را متوجه کردیم. قسمتی از سهم همة ورثه کم شده. بنابراین، این‌که از این قسمت معزول نفقة زوجه را احتیاطاً برداشته بشود به یک معنا صدمه زدن از به تمام ورثه است از جمیع مال بودن، به این معناست که به تمام مال صدمه وارد می‌شود.

حالا من اصل این وجهی که مرحوم شیخ فرموده را ببینیم از روایت یجد ؟؟؟ ۷:۳۴ را می‌توانیم در بیاوریم یا نمی‌توانیم در بیاوریم. اینجا عبارت روایت این بود، «نَفَقَةُ الْحَامِلِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ حَتَّى تَضَعَ» این حتی تضع را یک موقعی ما قید نفقة الحامل قرار می‌دهیم، در واقع قید تأکیدی به یک معنا هست. یعنی نفقة الحامل ما دام کونه حاملاً من جمیع المال. می‌خواهد بگوید که بعد از این‌که حامل وضع حمل کرد نفقه‌های بعدی‌اش، نفقة دورة شیردهی‌اش را امثال اینها، به گردن، من جمیع المال نیست. مادام کونها حاملاً هست. بعد از وضع حمل دیگر نفقه‌اش به عهدة ما ترک نیست. این یک جور که این حتی تضع را قید نفقة الحامل بگوییم. و یک چیز دیگری هست که این حتی تضع بین من جمیع المال باشد. می‌گوید این نفقة الحامل من جمیع المال هست حتی تضع. یعنی بعد از این‌که وضع حمل شد دیگر از جمیع المال. که این خودش اشعار به این دارد که از بعض المال هست، از جمیع مال نیست. از بعض المال هست که آن هم می‌شود آن نصیب الولد. آن روایتی که روایت محمد، عن صباح الکنانی فی ینفق علیها من مال ولده الذی فی بطنها، با آن هماهنگی دارد و با آن سازگاری دارد. این به نظر می‌رسد که می‌شود این را با آن روایت ابی الصباح کنانی جمع کرد، شاید حتی تضع ظاهرش هم این باشد که می‌خواهد بگوید که تا زمان وضع حمل از جمیع مال هست، بعد از وضع حمل دیگر از جمیع المال نیست. کأنّ از بعض المال هست. به خاطر این تعبیر کند که از بعض المال هست. قید من جمیع المال را مقید می‌کند. علی ای تقدیر به نظرم می‌رسد که این به هر حال وجه توانسته وجه قابل توجهی بین این روایت و روایت ابی الصباح کنانی را می‌شود اینجوری جمع کرد. عمده جمع بین خود روایت ابی الصباح کنانی هست با سایر روایات که آن بحث‌هایی که در جلسة قبل مطرح کردیم، آن بحث‌ها را باید مطرح کنیم و آن بحث‌ها سر جای خودش.

حالا مرحوم آقای اراکی در رساله‌ای که در نفقة زوجه دارند به این بحث پرداختند، مروری بر فرمایشات آقای اراکی در این بحث مفید هست. مرحوم آقای اراکی این بحث را که عنوان می‌فرمایند، می‌فرمایند که روایات عدم الانفاق بینه الصحیح و الحسن و لها. این رسالة فی نفقة الزوجة، صفحة ۲۷۵ است آدرسش. رسالة فی الارث و نفقة الزوجة، به اینها انجام شده. این رسالة فقی نفقة الزوجة صفحة ۲۷۵ است.

ایشان ابتدا عبارت را شرایع را ذکر می‌کنند بعد می‌گویند اقول روایات عدم انفاق بینها الصحیح و الحسن و لها اطلاقٌ بالنسبة الی اصل المال و النصیب الحمل فهی ناسة فی انّه لا نفقة للحامل المذکور فی مال المتوفی لا فی اصله و لا فی خصوص حصة الحمل.

خب ایشان اینجا تعبیر می‌کنند ناسةٌ. ناسّةٌ نفهمیدم حالا چون اطلاق دارد، نسبت به اصل مال هم نصیب حمل نص می‌شود؟ اطلاق که نصوصیت نمی‌آفریند. علاوه بر این‌که خود ایشان در پایان این بحث از این مطلب عدول کردند و ایشان می‌فرمایند که وجه جمع، بعضی روایات گفته در نصیب ولد هست، این با روایت‌های نافیه چجوری جمع کنیم؟ می‌گوید اما الاولی، این روایتی که در نصیب ولد قرار داده که روایت صباح کنانی هست.

«فوجه الجمع بينها و بين ما تقدّم واضح، فإنّه يقال: المراد بنفي النفقة في ما تقدّم نفيها في مال المتوفّى، و المراد بهذه إثباتها في مال الولد.» صفحة ۲۷۸ هست. و به این شکل تعبیر کردند.

خب این تعبیر، با آن تعبیری که اوّل فرمودند یک مقداری منافات دارد.

نکته‌ای که اینجا عرض بکنم، یک عبارتی مرحوم آقای اراکی در ادامه دارند، مطلب درست و تذکرش هم مفید است. ایشان می‌فرمایند روایت عدم الانفاق اینها ناظر به نفقة الاقارب نیست. «فهي بشروطها ثابتة، بمعنى أنّه لو ثبت مال للحمل من جهة غير هذه الجهة كوصية و نحوها، و كانت الأم فقيرة، كان نفقتها في مال الحمل من باب نفقة الأقارب»

خب این مطلب واضح است، این ظاهر این روایتی هم که ابو الصباح کنانی هم که می‌گوید من مال ولدها، نه مال اتفاقی که ولد داشته باشد. مال متعارفی که ولد از ما ترک شوهر، یعنی نصیب ولد از ما ترک هست که فقها هم عبارت را همینجور فهمیدند. بنابراین، بعد یک مقداری این بحث‌هایش، بحث‌های، ایشان بعد می‌گویند که من حیث این‌که نفقة مادر از حیث، حصة، «و أمّا من حيث هذه الحصة الحاصلة للحمل من مال المتوفّى إرثا فلا نفقة لها فيها، فإنّ ماليّتها للحمل مشروطة بسقوطه حيّا، فليس العزل إلّا لأجل مجرّد الاحتياط.»

این فلا نفقة لها فیها مراد یک عبارتی ما داریم بد است، از جمع بین عبارت‌های مختلف این هست که علی القاعده نباید نفقه داشته باشد. چون ثابت نیست که این حمل مالی داشته باشد. چون ثابت نیست اصل عدمش است و مجرد این عزلی که شارع کرده، این عزل هم دلیل نیست که شارع از همه جهت حکم مال حمل، این مال معزول را حکم مال حمل قرار داده باشد. بنابراین اصل عدمش است. بله حالا اگر یک روایت خاصی وجود داشته باشد، آن روایت چه باید کرد، آن مطالبی هست که در آخر باب می‌گویند که از روایت چون استفاده می‌شود که از نصیب ولد هست، این مطلبی که از روایت استفاده می‌شود ما بهش ملتزم می‌شویم ولو خلاف قاعده هست. و یک مقداری عبارت‌هایشان خیلی قشنگ نیست.

در ادامه ینجوری مطرح می‌فرماید. «نعم في بعض النصوص بعد سؤال السائل عن المتوفّى عنها زوجها (ا لها نفقة؟ قال: لا ينفق عليها من مالها)» ایشان این دو احتمال را که ما جلسات قبل هم مطرح کردیم مطرح می‌کند که این لا ینفق علیها، لا به ینفق علیها مربوط است، یعنی لا ینفق علیه، نفی است، فعل منفی است؟ یا این‌که لا خودش یک جملة مستقله است، ینفق جملة مثبت هست و امثال اینها. ایشان می‌گوید محتمل هست که کلمة «لا» مربوط به ما بعدش باشد. یعنی باید از مال غیرش بهش انفاق بشود. حالا مال متوفی هست، مال ولد هست، این مقام، مقام بیانش نبوده، مصلحت در این بوده که از این جهت سکوت بکند. و قرینه هم اینجوری آوردند که بین لا و ینفق که کلمة «و» نیاوردند. در محاورات شایع این هست که اگر نص ما بعدش مرتبط نباشد یک «و» می‌آورند تا مشخص، چیز نشود، کلام به ما یفید عند المقصود شبیه نشود، مثل این‌که جایی که لا بأس، لا اصلحک الله نمی‌گویند که اشتباه نشود که در مقام توهین و نفرین هست. بلکه یک «و» را هم می‌آوریم. ولی ایاشن می‌فرماید که بعید نیست که این جواب به عدم نفقه باشد و آن، این‌که نفقه‌اش در مال نفسش باشد، کلمة «و» از قلم روات افتاده باشد. اینجوری تعبیر می‌کنند. توضیح نمی‌دهند که به چه جهت قریب این هست. حالا عرض کردم شاید قریب بودنش به خاطر این هست، اصل این‌که نخواهد متکلم در مقام بیان این جهت نباشد که از مال کی داده می‌شود خیلی مستبعد هست. چون به خصوص این مسأله خیلی اختلاف قابل، بحث قابل توجهی در این مورد در میان عامه من ندیدم که وارد شده باشد. این مسألة را عامه را، قبلش من عبارت مغنی ابن قدامه را در این مورد بخوانم. یک کمی نشد، حالا رفقا ببینم آیا در غیر این مغنی ابن قدامه، فتواهای دیگر اهل تسنن این بحث مطرح هست. جاهایی هست که فتواها را. در اینجا یک فتوای خاصی نقل نکرده، عبارت را می‌خوانم.

عبارت مغنی ابن قدامه، جلد ۹، صفحة ۲۹۲ است. «فأمّا المعتدة من الوفاة فإن كانت حائلا فلا سكنى لها و لا نفقة لأنّ النكاح قد زال بالموت، و إن كانت حاملا ففيها روايتان:

إحداهما: لها السكنى و النفقة لأنّها حامل من زوجها فكانت لها السكنى و النفقة كالمفارقة في الحياة.

الثانية: لا سكنى لها و لا نفقة لأنّ المال قد صار للورثة، و نفقة الحامل و سكناها إنّما هو للحمل و من أجله و لا يلزم ذلك الورثة»

«نفقة الحامل و سكناها إنّما هو للحمل و من أجله» کأنّ می‌خواهند بگویند که در موارد دیگری که در مورد، مثلاً طلاق بائن برای حامل نفقه ثابت می‌شود، سکنی ثابت می‌شود این به خاطر حمل هست، چون این حمل را شوهر ایجاد کرده، بنابراین باید نفقة این حمل را شوهر بپردازد. اینجا که شوهر از دنیا رفته، شوهری نیست که بخواهد بپردازد. ورثه هستند، ورثه، چیزی نکردند نسبت به این حمل که بخواهند، وظیفه‌ای ندارد در مورد این‌که نفقة حمل را بدهند.

«إن كان للميت ميراث فنفقة الحمل من نصيبه» کأنّ اگر میت میراث داشته باشد، نفقة حمل از نصیب خودش است. خب میراث داشته باشد، نفقه دارد، نفقه‌اش خودش از مال خودش باید پرداخت بشود.

این نفقة الحمل من نصیبه یک مطلبی این شبیه همان مطلبی که در جلسات قبل عرض کردیم که جمع بین روایات بکنیم که یک بحث سر این هست که نفقة حامل مال کی است؟ یک بحث این هست که نفقة حمل مال کی است؟ نفقة حامل بر کسی نیست، ولی نفقة حمل بر عهدة خودش است، از نصیب خودش است، ولی به مادر پرداخت می‌شود مقدمةً به این‌که به حمل برسد. این در واقع این ینفق علیها آن نفقة حمل به مادر پرداخت می‌شود از نصیب خودش چون به هر حال شارع مقدس کس دیگر را ضامن پرداخت این نفقة حمل قرار نداده. این چیزی شبیه آن هست که عرض کردم به نظر بعید می‌آید، نفقة الحامل ظاهرش نفقة حمل نیست، نفقة خود حامل هست و آن هم تفکیک بین این‌که حالا چه مقدار از این نفقه مال حمل است، چه مقدارش مال حامل است، این جدا کردن نفقة حمل یا حامل و امثال اینها، اینها یک چیزهای دشواری هست که به راحتی نمی‌شود اینها را تشخیص داد. این است که فکر می‌کنم آن جمعی که ما ذکر کردیم خیلی جمع لطیفی نباشد. بعد ایشان می‌گوید در ادامه «لم يكن له ميراث لم يلزم وارث الميّت الانفاق على حمل امرأته كما بعد الولادة قال القاضي هذه الرواية أصحّ.»

نمی‌دانم این روایتان از کی است؟ مثلاً روایت از احمد بن حنبل مراد است که این فقه مغنی ابن قدامه اینها حنبلی هستند؟ مراد این هست؟ چی است روایتان یعنی چی؟ من خیلی متوجه نشدم مراد از این روایتان چی است؟ به هر حال آیا هیچ فتوای صریحی از فقها نقل نکرده، حالا ببینیم فقهای عامه در این مورد فتوای خاصی دارند، ندارند، نمی‌دانم. خب عرض کنم خدمت شما.

خب ایشان بعد از این وارد این بحث می‌شوند که: «بقي الكلام في ما استدلّ به لثبوت الإنفاق، و هو روايتان:

الأولى ما رواه محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: (المرأة الحبلى المتوفّى عنها زوجها ينفق عليها من مال ولدها الذي في بطنها).

و الأخرى موثّقة السكوني عن الصادق عليه السلام، عن أبيه، عن أمير المؤمنين، صلوات الله عليهم، قال: (نفقة الحامل المتوفّى عنها زوجها من جميع المال حتّى تضع).»

بعد ایشان می‌گوید: «و قد يخدش في الأولى بالقدح في سندها لاشتماله على محمّد بن فضيل، و هو مشترك ظين محمّد بن القاسم بن الفضيل الثقة، و بين الآخر الضعيف.

أقول: و يمكن تحصيل الوثوق بكونه محمّد بن القاسم بن الفضيل من أمرين: الأوّل: رواية محمّد بن إسماعيل بن بزيع عنه، و هو من الأجلّاء، و أجلّ شأنا من أن يروى عن الضعيف» این یک نکته.

«و الثاني ما حُكى من أنّ الصدوق أفتى بمضمونها و عمل عليها.»

این اینجوری استدلال می‌فرمایند.

اینجا حالا اصل این‌که ما دو نفر به نام محمد بن فضیل داریم قبلاً اشاره کردم، نه ما دو نفر نداریم، فقط محمد بن فضیل صیرفی کوفی هست، و اطلاق محمد بن فضیل بر محمد بن قاسم بن فضیل ثابت نیست. البته ما ثقه می‌دانیم محمد بن فضیل کوفی صیرفی را، ولی این‌که محمد بن قاسم بن فضیل هم بهش محمد بن فضیل گفته بشود، به وسیلة وثاقت محمد بن قاسم بن فضیل، بخواهیم روایت‌های محمد بن فضیل را تصحیح کنیم درست نیست. اما این‌که بنابر این‌که اینها دو نفر به نام محمد بن فضیل داشته باشیم، مجرد روایت محمد بن اسماعیل بن بضیع دلیل بر این نیست که از آدم ثقه نقل می‌کند. این استدلال باید یک قدری تصحیح بشود. آن این است که محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن فضیل فراوان روایت می‌کنند. روایتش از او بسیار زیاد است، بالاترین روایت‌هایی که از محمد بن فضیل هست، همین محمد بن اسماعیل بن بزیع هست، بعدش حسین بن سعید هست. اینها قرینه است برای این‌که محمد بن اسماعیل بن بزیع که از محمد بن فضیل نقل می‌کند از او ثقه نقل می‌کنند. بنابراین که محمد بن قاسم بن فضیل ثقه باشد و محمد بن فضیل کوفی صیرفی ضعیف باشد. روی این مبنا. البته مرحوم اردبیلی در جامع الرواة به گونه‌های دیگری به این قرینه رسیده که مراد محمد بن قاسم بن فضیل هست که حالا من به قرینة ایشان نمی‌خواهم بپردازم. ایشان یک بحث‌های مفصلی دارند در تمییز مشترکات بین محمد بن قاسم بن فضیل و محمد بن فضیل صیرفی کوفی. که حاج آقا عرض کردم در بحث حجشان مفصل بهش پرداختند، دو جلسه اصلاً توضیح این‌که مرحوم اردبیلی چی می‌خواهد بگوید. که البته همة اینها مبتنی بر آن اصل غیر مقبول هست که ایشان محمد بن فضیل را مشترک بین این دو نفر دانستند که ما اصل اشتراکش را نپذیرفتیم.

به هر حال استدلال دیگری که ایشان مطرح می‌فرمایند «ما حُكى من أنّ الصدوق أفتى بمضمونها و عمل عليها.»

افتاء به مضمون روایت را ایشان دلیل گرفته برای این‌که مروی عنه‌اش ثقه است. نه این استدلال درست نیست. مرحوم صدوق در فقیه فراوان به روایت‌های کسانی که تصریح می‌کند که به روایت‌هایشان فتوا نمی‌دهد اخذ کرده، یکی از آنها سکونی هست. سکونی در یک جایی تصریح می‌کند که من به این روایتش فتوا نمی‌دهم، از آن طرف در بیش از، در ۱۳۰ مورد روایت سکونی را آورده، در ۷۰، ۸۰ تا روایتش در باب منفرد است، روایت دیگری هم ندارد که بگوییم مؤیدش هست. ممکن است ما بگوییم از این استفاده می‌شود که ایشان الزاماً از ثقاة نقل نمی‌کند. این ممکن است این تقریب به این شکل.

همچنین در مورد سماعة، ایشان تصریح می‌کند که من به روایتش عمل نمی‌کنم ولی از آن طرف در موارد زیادی به روایت سماعة اخذ کرده، ۷۰، ۸۰ مورد آورده و امثال اینها. ممکن است یک همچین اشکالی را شخصی مطرح بکند. ولی به نظرم ما در جای خودش این اشکال‌ها را جواب دادیم. ما ذکر کردیم که ظاهراً مرحوم شیخ صدوق هم سکونی را، هم سماعة را، هر دو را ثقه می‌دانند. و آن که می‌گوید عمل نمی‌کند این به متفردات آنها عمل نمی‌کند و باید از متفردات، یعنی روایتی که در مقابل روایت‌های امامی باشد. روایت‌هایی که، یعنی افراد مختلف در این زمینه نقل دارند، نقل سکونی متفرد هست. نه اینکه افراد دیگر نقلی ندارند. تفرّدش از سالبه به انتفاع موضوع هست. تفرّد به این نقل در جایی هست که افراد مختلف هم نقل دارند ولی نقلش چیز هست. ما از جمع بین نقل فراوان سکونی، نقل فراوان شیخ صدوق از سکونی و سماعة در فقیه و آن عبارتی که در مقدمه‌اش گفته و جمیع ما فی، مستخرج من کتب مشهورة علیه المعوّل و الیه المرجع از این نتیجه گرفتیم که مرحوم شیخ صدوق، سکونی و سماعة را ثقه می‌داند چون این‌که بخواهیم سکونی و سماعة را بگوییم همه‌اش به خاطر قرائن خارجیه است، با این همه حجم زیاد روایتی که از او نقل کرده، صحیح نیست که اعتماد به سکونی را از روایت خارجی بدانیم. در نتیجه عبارت شیخ صدوق در فقیه مؤید همان مطلبی هست که شیخ طوسی در عُدّه دارند که اصحاب به روایت‌های غیر امامیه در صورتی عمل می‌کنند که معارض با روایت امامیه نباشد. و معارض با فتوای امامیه نباشد. در واقع این هم می‌تواند تأیید با این باشد که ایشان هم که به روایت سکونی در، بعضی‌ها گفتند عمل نمی‌کنیم به روایت سماعة. روایت سماعة را که تصریح کرده عمل نمی‌کنم، چون واقفی است. این‌که عمل نمی‌کنم یعنی در جایی که در مقابل روایت‌های دیگر باشد، متفرّد باشد، متفرّد به این معنا. یختص به باشد، یعنی در واقع باید در مقابل نقل‌های دیگران سماعة و سکونی یک نقل خاصی را ارائه داده باشند. به نظر می‌رسد که به این مطلب نمی‌شود اشکال کرد. ولی اصل این مطلب که چون صدوق فتوا داده، خب فتوای صدوق ممکن است به خاطر قرائن خارجیه باشد. این‌که ایشان سند را تصحیح می‌کند حتماً نه، ممکن است به خاطر عمل اصحاب باشد، به عمل مشایخ باشد، این‌که یک روایت را ما این احتمال قرائن خارجیه در موردش می‌دهیم. افتاء صدوق به کلّ روایةٍ دلیل بر این نیست که آن شخص راوی این روایت را صحیح بداند. سکونی و سماعة اکثار داشتند. ۱۳۰ تا سکونی داشت، سماعة را یادم نیست، ۷۰، ۸۰ تا به نظرم روایت داشت. روایت‌هایش متفرد در باب هستند و امثال اینها. اینها خودش قرینه هست بر این‌که ایشان سکونی را صحیح می‌داند، یعنی معتبر می‌داند و سماعة را معتبر می‌داند. البته به جهت دیگری که ضعف مذهب باشد که در مورد سماعة بهش تصریح کرده و در مورد سکونی هرچند تصریح نکرده، ولی ظاهراً مشکل، مشکل همان عامی بودن سکونی هست، در ظرفی که مخالف با روایات امامیه باشد به روایت آن عمل نمی‌کنیم.

اما روایت سکونی را ایشان می‌گویند اما الاخری روایت سکونی را، «فالسكوني موثّق، مضافا إلى اشتمالها على عبد الله بن المغيرة، و هو من أصحاب الإجماع.»

موثق بودن سکونی را ما قبول داریم. ولی چون عبد الله بن مغیره از اصحاب اجماع هست بنابر این روایت معتبر هست، این را ما قبول نداریم. و این خب مبنایی است، ‌بنابراین. ولی به هر حال ما این روایت را موثق می‌دانیم و معتبر. بعد ایشان می‌گویند بنابر این بحث سندی را به نظر ما،

«و إذن فالخدشة في سند الروايتين أظنّ أنّه لا وجه لها، و حينئذ فلا بدّ من الجمع بينهما و بين الطائفة الأولى.»

که در مقام جمع بر می‌آیند و در آن روایت اوّل را حمل می‌کنند که در مال متوفی نفقه نداشته، می‌گوید آن روایت‌هایی که نفی نفقه کرده در مال متوفی هست. اینهایی که می‌خواهد اثبات کند در مال ولد می‌خواهد اثبات کند. که ما عرض کردیم این مستبعد هست که این هم. هر چند نص نیست روایت نفی نفقة برای حامل متوفی عنها زوجها، در اینکه از نصیب ولد، آن جوری که نفقه هم نمی‌برد. تعبیر نصی که قبلاً ایشان کرده، تعبیر قشنگی نیست. ولی به نظر می‌رسد که ظهور قوی‌ای دارد در این‌که از نصیب ولد هم نمی‌برد، چون در مقام بیان این هست که بالأخره از ما ترک آیا چیزی به او می‌رسد یا نه؟ نسبت به این‌که از ما ترک چیزی به او می‌رسد یا نه، نسبت به این ظهور قوی‌ای دارد. این‌که بخواهیم بگوییم که از ما ترک، از مال ولد بهش می‌رسد، با این حال هیچی نگفته باشند که امثال اینها خیلی مستبعد هست. بله آن مطلب این‌که نفقة الاقارب باشد، روایت چیز، آن به نظرم قابل طرح هست و آن جمع، جمع عرفی‌تری به نظر می‌رسد. چنانچه تصریح به این مطلب از کلام یحیی بن سعید در الجامع لشرایع استفاده می‌شود علی ما حُکی.

خب روایت سکونی را هم جمع بین روایت سکونی را هم همان جمع مرحوم شیخ مطرح می‌کند که به نظر جمع خوبی می‌آید. به نظر بعید نیست این جمع را ما. همان جمع دوم مرحوم شیخ که عبارتشان این هست. «إنّ الحامل المذكور ينفق عليها من المال المعزول لولدها، و هو ما لم تضع حملها لم يعلم أنّه مال جميع الورثة أو مال الحمل، فما لم تضع ينفق عليها من جميع المال، فإذا وضعت فإن كان الولد حيّا، كان النفقة الماضية محسوبة من حصّته، و إن سقط ميّتا فلا نفقة للحامل فيثبت بدلها في ذمّتها لسائر الورثة»

در واقع ناظر به یک حکم ظاهری است. می‌گوید حکم ظاهری این هست که فعلاً از مال ولد داده می‌شود. یعنی از جمیع المال داده می‌شود. جمیع المال مراد آن مالی که معزول للولد هست که این مال معزول للولد می‌تواند به همة ورثه برگردد و در واقع از همة ورثه کم شده و معزول قرار گرفته. این است که این به نظر وجه خوبی هست در جمع این روایات. البته عرض کردم اصل این‌که از مال ولد به او داده می‌شود، این مبتنی بر این هست که آن از باب نفقة الاقارب ظاهراً هست. وقتی از باب نفقة الاقارب بود، آن شرطش اعسار مادر هست، آن شرط کلی اعسار منفق علیه به نظر می‌رسد که اینجا هم باید قائل بشویم. البته الاحتیاط حسن علی کل حال.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان